

نقد و بررسی شبهات قرآنی بهائیت

تاریخ دریافت: ۸۸/۰۷/۰۶ تأیید: ۸۸/۰۹/۱۲

محمدعلی اسدی نسب*

چکیده

بهائیان اعتقادی به قرآن ندارند؛ اما برای جلب مسلمانان و اثبات مرام خود، بدون رعایت قواعد فهم و تفسیر قرآن مجید به بهره‌برداری از آیات می‌پردازند. آنان برای اثبات دلیل تقریر و زمانی برای تداوم فیض و در جاهایی برای اثبات ظهور بهائیت و یا مدت‌دار بودن امت اسلامی به قرآن مراجعه می‌کنند. همچنین آنها برای توجیه و تأویل آیاتی که دال بر خاتمیت است، تلاش کرده‌اند که بی‌نتیجه بوده است. در این نوشته به این موارد پرداخته می‌شود و از مهم‌ترین کتاب استدلالی آنها یعنی *فرائد*، و دیگر کتب ایشان، نمونه‌هایی ذکر می‌شود. در پایان، به منشأ خطای آنان که نادیده انگاشتن منطق فهم قرآن است، اشاره‌ای خواهیم داشت. این مباحث، به شش بخش تقسیم شده‌اند.

واژگان کلیدی: بهائیت، خاتمیت، تداوم فیض، دلیل تقریر، نبوت و رسالت.

* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مقدمه

بہائیان با علم به ایمان مسلمانان به قرآن مجید، و نیاز فراوان خود به مشروع جلوه دادن مدعای خویش درباره لزوم دین جدید، تلاش‌های گوناگونی کردند، تا مخاطب را قانع سازند از منظر قرآن کریم، اسلام منسوخ شده و دین جدید یعنی بهائیت جای آن را گرفته است. در این عرصه، به هر آیه‌ای که گمان می‌کردند با بخشی از ادعایشان سازگاری دارد، استناد کرده و به توجیه‌ها و تأویل‌های بی‌ضابطه و باطل رو آوردند. برای آنکه این مطلب روشن گردد، در این نوشته شش محور ذیل را بررسی و نقد می‌کنیم:

۱. برداشت‌ها از آیات مربوط به تقریر؛
۲. برداشت‌ها از آیات مربوط به تداوم فیض؛
۳. برداشت‌ها از آیاتی که ادعا شده بر ظهور بهائیت دلالت می‌کند؛
۴. برداشت‌ها از آیات مربوط به اجل امت اسلامی؛
۵. پاسخ بهائیان به دلایل قرآنی بر خاتمیت اسلام؛
۶. نادیده انگاشتن منطق تفسیر و فهم قرآن توسط بهائیان.

۱. نقد برداشت از آیات مربوط به تقریر

بہائیان، به‌خصوص گلیپایگانی، آیاتی از قرآن مجید را بیانگر دلیل تقریر می‌دانند و اثبات می‌کنند بهائیت، دینی برحق است. ایشان در توضیح دلیل تقریر چنین می‌گویند:

«اعلم ايها المجيد ايدك واينا بالبصارة الكاشفة والرأى السديد كه دليل بر تقرير اكبر دليلى است كه علمای اعلام در تفريق بين حق و باطل به آن تمسك جسته‌اند و در كتب مصنفات خود به آن مبسوطاً و مفصلاً استدلال فرموده‌اند: و تقرير اين دليل بدین گونه است كه اگر نفسی، مدعى مقام شاريعت نافذ گردد و در عالم باقى ماند، اين نفوذ و بقا برهان حقيقت باشد، چنان كه برعكس، زهوق و عدم نفوذ، دلالت بر بطلان زائله غير باقيه نمايد، خاصه اگر نفوذ و بقای حق چنان كه عاده الله در ارسال رسل و تشريع شرايع به آن جارى شده است، به علوم و معارف كسيه و يا به عصبيت و معارف قوميه و يا به مكنت و ثروت ظاهريه و يا به تسلط و عزت دنيويه متعلق و مربوط نباشد، و در اين صورت حتى بر فلاسفه كه تتبع علل نمايند نيز حجت بالغ گردد و بقای آن به صرف اراده غيبية انتساب يابد... خصوصاً در قرآن مجيد تصريحاً و تمثيلاً در مواضع متعدد، اين مسئله نازل گشته» (گلبايجانى: ۶۶).

بنابر گفته گلبايجانى، مى توان قياسي اين چنين تشكيل داد:

بهايت دين و شريعت جديد است كه در ميان مردم نفوذ كرده و مضمحل هم نشده است، و طبق آيات قرآن، هر دين و شريعتى كه در ميان مردم نفوذ كند و باقى بماند برحق است. نتيجه آنكه: بهايت دينى برحق است.

پيش از آنكه به بررسى برخى آياتى كه بهايتيان به منزله دليل تقرير ذكر كرده‌اند پردازيم، ابتدا اصل دليل تقرير را نقد و بررسى مى كنيم:

۱. بهايت در ميان مردم ايران و جهان نفوذى نكرده است و على رغم تلاش‌ها و هزينه‌هاى بسيار، پيروان بسيار اندكى دارد و مى توان گفت: اين مرام جزء مرام‌هاى ناموفق و مضمحل شده است.

۲. حتی اگر بپذیریم که بهائیت بسیار گسترده، و مرامی با نفوذ و باقی مانده است و گسترش آن در دنیا بسیار چشم گیر شده است، این امر از منظر عقل و نقل، نشان دهنده حقانیت آن نیست؛ زیرا از منظر عقل ممکن است مرامی باطل، میان مردمانی نادان و جاهل رواج یابد و پسندیده گردد. از منظر نقل نیز در آینده اشاره خواهیم کرد که آیات قرآن نه فقط این عقیده را اثبات نمی کند، بلکه آیات بسیاری بر ابطال این معیار برای اثبات حقانیت دلالت می کند.

۳. در جهان، مذاهب و ادیان باطل و خرافی بسیاری، هم اکنون هستند که پیروان آنها صدها برابر پیروان بهائیت است و از نظر زمانی نیز عمری چندین برابر عمر بهائیت دارند؛ اما همگان حتی خود بهائیان بر بطلان آنها گواهی می دهند؛ مانند دین بودا، مرام مارکسیسم، ادیان هندو، ادیان منسوخ مثل مسیحیت و یهودیت، شیطان پرستی و غیره.

۴. طبق دلیل تقریر، پیامبرانی که دینشان در میان مردم رواج پیدا نکرد، باید باطل باشند. حضرت نوح از پیامبران اولوالعزم و صاحب رسالت بود، اما دعوتش را تعداد اندکی اجابت کردند و آن حضرت قوم خود را نفرین کرد (نوح: ۲۱ - ۲۸). خود بهاء/الله در ایقان می گوید: ۱. از جمله انبیا، نوح بود که نهصد و پنجاه سال توجه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود (بهاء/الله: ۴).

اکنون به بررسی نحوه استدلال بهائیان به برخی آیات، برای اثبات دلیل تقریر می پردازیم:

الف) «وَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»: و کسانی که درباره خدا، پس از اجابت دعوت

او به مجادله می‌پردازند، حجتشان پیش پروردگارشان باطل است و خشمی از خدا برایشان است و برای آنان عذابی سخت خواهد بود (شوری: ۱۶).
صاحب فرائد که دانشمند بهائیان به شمار می‌رود، ذیل این آیه می‌گوید: «بر هر عاقل متفرس اگر اندکی تأمل نماید، واضح می‌شود که جز خداوند تبارک و تعالی، احدی قادر بر انقاذ و ابقای شرایع نباشد و قاهریت و احاطه قدرت الهیه، مانع است که شریعت باطله کاذبه باقی ماند؛ این است که در همین سوره مبارکه نیز می‌فرماید:

«أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَكَوْلَا كَلِمَةً
الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (شوری: ۲۱).

نقد و بررسی

۱. آیه ۱۶ سوره شوری هیچ ظهوری در معنا و تفسیری که در فرائد آمده است ندارد، و هیچ مفسری هم احتمال گلیپگانی را مطرح نکرده است.
۲. معنای ظاهر آیه آن است که افرادی که درباره خدا یا دین او، پس از آنکه فطرت سلیم آن را پذیرفته است مجادله می‌کنند، مجادله آنان نزد خداوند باطل و بی‌ارزش است و در آخرت به غضب و عذاب شدید الهی مبتلا خواهند شد. در واقع آیه بیانگر بی‌منطقی مجادله مشرکان بر سر مشروعیت دین اسلام است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸، ۳۶؛ کاشانی، ۱۴۱۵: ۴، ۳۷۰).
۳. بطلان چیزی نزد خداوند، در آیه شریفه، اولاً به معنای بطلان تکوینی، یعنی اینکه خداوند عملاً مانع چیزی باشد و آن را نابود نماید، نیست؛ ثانیاً اگر هم به معنای بطلان تکوینی باشد مربوط به قیامت است نه دنیا، چنان‌که اشاره

شد؛ ثالثاً اگر هم به دنیا مربوط باشد، منظور آن است که پس از آشکار شدن حقانیت قرآن و اسلام در رسالت پیامبر و وقتی مردم دعوت او را اجابت کردند، تلاش دیگران برای نابودی آن به جایی نمی‌رسد.

۴. آیه ۲۱ سوره شوری نیز هیچ ربطی به مدعای بهائیت ندارد؛ زیرا اولاً آیه شریفه در صدد بیان آن است که حق تعیین دین و قانون‌گذاری با خداست و دیگران چنین حقی ندارند و اگر کسی چنین کاری کند ستمگر خواهد بود (صادقی تهرانی، ۱۳۵۵: ۲۶، ۱۷۱). ثانیاً خود آیه، دلیلی علیه بهائیان است؛ زیرا می‌گوید: اگر فرمان قاطع در تأخیر عذاب نبود، مسلماً میانشان داوری می‌شد و به هلاکت می‌رسیدند و عذاب می‌شدند (طوسی: ۹، ۱۵۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۹، ۴۳). ثالثاً آیه دلالت می‌کند که چنین امری، یعنی ساختن دین جدید اتفاق افتاده است و آنان که شریعت جدید جعل کرده‌اند، مورد ملامت هستند؛ چرا که به خدا دروغ بسته‌اند و خداوند اجازه چنین احکامی را صادر نکرده است.

ب) «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (ابراهیم: ۲۴ - ۲۶): آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است، میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد و خدا مثل‌ها را برای مردم می‌زند؛ شاید که آنان پند گیرند؛ و مثل سخنی ناپاک، چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد.

صاحب فراید می‌گوید:

«این آیات کریمه در قرآن نزول یافت تا از باب قلوب صافیه، فارق بین الحق و الباطل را دریا بند و فیما بین کلمه طیبه و کلمه خبیثه تمیز دهند و بر بقا و ثبات دعوت صادق، فنا و زوال دعوت کاذب مطمئن و امیدوار گردند و به یقین کامل بدانند که حق جل جلاله العیاذ بالله از خلق خود غافل نگشته و نوم و سنه او را اخذ نموده و محال است قاهر مقتدری که به یک صیحه قبایل قویه عاد و ثمود را هلاک فرماید و به یک اراده، جبابره فرس و روم را به زاویه عدم کشاند، بگذارد که دعوت کاذبی در عالم نافذ گردد و یا مفتری باطلی بدون اذن او شریعتی تشریح نماید و موجب هلاکت و گمراهی عالمی شود؛ بل لزال به اراده او حق غالب و نافذ باشد و باطل مغلوب و زائل (گلبایگانی: ۷۰).

نقد و بررسی

۱. ظهور آیه و تفسیر روان آن، ربطی به برداشت بهائیان ندارد؛ زیرا درست است که «شجره طیبه» را می‌توان به «توحید» تفسیر کرد و شجره خبیثه را شرک به شمار آورد؛ اما منظور از عدم قرار و ثبات آن، نبود شرک و کفر و بدعت و دین ساختگی نیست، بلکه منظور نداشتن حقانیت، پشتوانه و فایده است؛ یعنی: جز ضرر و شر برای صاحبش چیزی ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۲، ۵۳).
۲. این سخن که اگر دعوت کاذبی در عالم نافذ گردد، برحق است، چنان‌که اشاره شد، بدون شک باطل است؛ زیرا دعوت‌های کاذب که حتی از دعوت بهائیان نافذتر بوده، در عالم بسی فراوان است و پیروانشان نیز چند برابر پیروان بهائیت است. فرقه احمدیه با ادعای پیامبری غلام/احمد، در سال

۱۸۸۹ میلادی پایه‌گذاری شد و گفته شده در سال ۲۰۰۲ میلادی ۸۱ میلیون نفر پیرو داشته است.

۳. این آیه با فرض صحت برداشت بهائیان از آن، در اثبات حقانیت بهائیت مفید نیست؛ زیرا همان گونه که اشاره شد، اولاً بهائیت قراری نیافته و به منزله دین مستقر در هیچ کجای دنیا مطرح نشده است؛ ثانیاً اگر بر فرض محال بپذیریم که تاکنون مرامی نافذ بوده است، مرام‌های نافذ بسیاری هم‌اکنون هستند که خود بهائیان به حقانیت آنها باور ندارند، و از کجا معلوم که اندک باقی‌ماندگان بهائیت، از این پس نابود نشوند؟

۴. عباس افندی بهائی، درباره حضرت ابراهیم که صاحب دعوت و رسالت بود می‌نویسد: «کسی با او موافقت نکرد مگر برادرزاده اش لوط و یکی دو نفر دیگر هم از ضعفا (افندی، ۹) و همچنین کل عباد بنفسه مأمور به عرفان آن شمس احدیه بوده‌اند. دیگر در این مقام، رد و اعراض یا توجه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجیت نبوده و نخواهد بود» (بهاء الله، ۳۱۴) این کلام درست است؛ پس نه رد و نه قبول مرامی نشانه حقانیت یا بطلان آن نیست، و این حکم درباره بهائیت نیز صادق است.

ج) خداوند درباره حضرت رسول ﷺ می‌فرماید:

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ»: و اگر او پاره‌ای گفته‌ها را بر ما می‌بست، دست راستش را سخت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم و هیچ یک از شما مانع عذاب او نمی‌شد» (حاقه (۶۹): ۴۴ - ۴۷).

گلپایگانی می گوید:

این آیه صریح است بر اینکه هرگز خداوند تبارک و تعالی مهلت نخواهد داد نفسی را که کلامی را به کذب به او نسبت دهد، و کتابی را که خود تصنیف نموده باشد، نام او را وحی آسمانی نهد و آیات الهی خواند (گلپایگانی: ۴۸).

نقد و بررسی

۱. این آیه درباره پیامبر ﷺ است که خداوند به او مقام رسالت داده، بر او وحی فرستاده، دارای اعجاز است و بسیاری از انسان‌ها به او گرویده‌اند و حقانیت او را درک کرده‌اند. این آیه می‌فرماید این پیامبری که ما او را به سلاح‌های معنوی مسلح کردیم و به او معجزه دادیم، به فرض محال اگر بخواهد از نزد خود دروغی بر ما ببندد، او را هلاک خواهیم کرد؛ و آنچه به او داده‌ایم خواهیم ستاند؛ چرا که او فرستاده‌شده خداست و به این می‌ماند که فرماندهی بگوید اگر فرستاده من فلان کار را بکند، او را خواهم کشت.

۲. افترا به خداوند و نسبت دادن سخنی به خداوند که او نگفته باشد، فی نفسه سبب هلاکت ظاهری و نابودی نخواهد شد؛ زیرا خود قرآن از افترازنندگان نام می‌برد و به آنها وعده هلاکت در آخرت می‌دهد و می‌فرماید:

«لَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» پس وای

بر کسانی که کتابی را با دست‌های خود می‌نویسند، سپس می‌گویند

این از جانب خداست» (بقره: ۸۹).

در تاریخ اسلام و یهود، ثبت نشده است که این تحریف‌گران دروغگو و افترازندگان به خدا، تنها به همین سبب همگی هلاک شده باشند؛ پس منظور از هلاکت آنان، هلاکت معنوی و عذاب اخروی است.

۳. سنت خداوند آن است که به کافران مهلت دهد و انسان‌ها را واگذارد تا از روی اختیار، حرکت کنند (آل عمران: ۱۷۷)؛ پس نمی‌توان گفت کافری که از روی دروغ چیزی را به خدا نسبت می‌دهد، در همان حال هلاک می‌شود.

۴. حتی اگر سخن بهائیان را بپذیریم، و برداشت آنان از آیه را قبول کنیم، می‌توان گفت خداوند رگ حیات قلب باب و بهاء را توسط مؤمنان قطع کرد و آنان هلاک شدند و خداوند به وعده خود عمل کرد و آن دو را ناکام گذاشت و مذهب بهائیت نه ایران‌گیر و نه جهان‌گیر گردید.

۲. نقد برداشت‌ها از آیات مربوط به تداوم فیض

بهائیت برای اثبات حقانیت خود، به دلیل تداوم فیض می‌پردازد و برای اثبات آن به آیات قرآن چنگ می‌زند تا ثابت کند برنامه خداوند آن است که در مقاطع گوناگون، پیامبرانی را که متناسب با زمانه خویش هستند، به رسالت مبعوث کند؛ بنابراین نسخ دین اسلام، سرچشمه قرآنی دارد و دیانت بهائیت، با آیات قرآن اثبات‌شدنی است. برخی از آیاتی که بهائیان برای اثبات تداوم فیض بیان کرده‌اند، از این قرار است:

۲-۱. آیاتی که دلالت بر آمدن پیامبران در آینده دارند:

قرآن مجید می‌فرماید:

«يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»:

ای فرزندان آدم، چون پیامبرانی از خودتان برای شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند، پس هر کس به پرهیزکاری و صلاح گراید، نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین می‌شوند» (اعراف: ۳۵).

گلپایگانی می‌گوید:

«چگونه مسلمانان ادعا می‌کنند که رسول اکرم ﷺ خاتم پیامبران الهی بوده و پس از او پیامبران دیگری نمی‌آید، با اینکه قرآن مجید تصریح می‌کند که نبوت و پیامبری ختم نشده و پس از آن حضرت، پیامبران دیگری خواهند آمد. در این آیه شریفه، از لفظ «یأتینکم» که فعل مضارع است و دلالت بر زمان آینده دارد استفاده می‌شود که پس از رسول اکرم ﷺ پیامبران دیگری خواهند آمد و آن حضرت، آخرین پیامبر الهی نیست» (گلپایگانی: ۱۳۶).

نقد و بررسی

الف) با توجه به آیات گذشته، روشن می‌شود که مخاطب این آیات، مسلمانان نیستند، بلکه مجموعه جوامع بشر و تمام فرزندان حضرت آدم هستند و این نیز روشن است که برای فرزندان آدم پیامبرانی آمده‌اند. در واقع این آیه، حکایت ادامه احکام تشریحی پس از خلقت آدم است.

ب) کلمه «إِذَا»، مرکب از «إِنْ» شرطیه و «مَا»ی زائده است؛ «يَأْتِيَنكُمْ» شرط آن، و جمله «فَمَنْ اتَّقَىٰ وَاصْلَحَ»، جزای آن است، چنین جمله‌ای دلالت بر وقوع شرط و جزا در آینده ندارد، بلکه در این گونه آیات، هدف اصلی بیان ملازمه میان شرط و جزاست؛ یعنی با آمدن پیامبر از سوی خدا، باید او را پذیرفت و در این زمینه تقوا را رعایت کرد (ر.ک: سبحانی، ۱۳۶۲، ۱۰۷ و ۱۴۱۳: ۳، ۱۷۶).

ج) فعل مضارع بر زمان آینده دلالت نمی‌کند، بلکه بر زمان حال و ثبات دلالت می‌کند و با قرینه، معین می‌شود که آیا مختص حال است یا آینده یا هر دو.

۲-۲. آیاتی که ادعا شده است بر ظهور دین جدید دلالت می‌کند:

قرآن می‌فرماید:

«يَوْمَئِذٍ يُوقِّهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ»

آن روز، خدا جزای شایسته آنان را به طور کامل می‌دهد و خواهند دانست که خدا همان حقیقت آشکار است» (نور: ۲۵).

در فرائد آمده است:

«یعنی: "روزی که خدا دین خود را کامل کند" و این جمله بشارتی است که خدای متعال می‌دهد که بعد از دین اسلام دین کامل‌تری خواهد آمد و نمی‌توان گفت مقصود دین اسلام است؛ زیرا دین اسلام به نص قرآن مجید: "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا" در سال حجة‌الوداع کامل شد؛ بلکه مقصود دین کامل‌تری است که این آیه، آمدن آن را بعد از اسلام خبر می‌دهد (گلیایگانی: ۱۲۲).

نقد و بررسی

الف) در زبان عربی، «دین» معانی گوناگون دارد: یکی از آنها جزا و پاداش است: پس اگر بخواهیم معنای «دین» را در جمله‌ای بدانیم، باید به قراین موجود نگاه کنیم، و آیات پیشین این آیه، بهترین قرینه است. منظور از «دین»، در این آیه، پاداش و جزاست؛ از این رو در تفسیر تبیان آمده است که مراد از «دین» جزا است، چنان‌که می‌توان گفت مراد، جزای دین حق آنان است (طوسی: ۷، ۴۲۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۷، ۲۱۱).

ب) غفلت از سیاق آیات، گاهی سبب تفسیر به رأی می‌شود و مفهوم آیه را به کلی تغییر می‌دهد. قبل از این آیه، خداوند می‌فرماید: «[روز قیامت] روزی است که زبان و دست‌ها و پاهایشان بر ضد آنان برای آنچه انجام می‌دادند شهادت می‌دهد (نور: ۲۴). آنگاه آیه مورد بحث، به همان روز اشاره می‌کند و از جزای حق سخن می‌گوید. بنابراین به هیچ وجه نمی‌توان کلمه «دین» را به معنای دین مصطلح گرفت: بنابراین مقصود، دادن جزای کامل به کسانی است که به زنان عقیفه تهمت زنا می‌زنند.

۲-۳. آیاتی که قطع تداوم فیض در ارسال رسل را تخطئه می‌کند:

در ایتقان آمده است:

«گفتند بعد از موسی و عیسی موافق کتب نباید نبی مستقل که ناسخ شریعت باشد، مبعوث شود. باید شخصی بیاید که مکمل شریعت قبل باشد. این آیه مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیه و مدل بر عدم انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد:

"وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زَلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا
جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنُيَبِّتَ اللَّهُ مِمَّنْ بَعْدَهُ رَسُولًا كَذَلِكِ
يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ" (« مؤمن: ۳۴؛ بهاء الله، ۱۴۰).

نقد و بررسی

الف) موضوع آیه، ربطی به مدعای بهائیت ندارد و به محکومیت کسانی می پردازد که اسلام را نمی پذیرفتند و معتقد بودند پس از موسی عليه السلام دیگر هرگز پیامبری مبعوث نخواهد شد. آیه درباره مبعوث شدن پیامبری پس از اسلام، نقیماً و اثباتاً به هیچ نکته‌ای اشاره نمی کند.

ب) اگر فرض کنیم نحوه استدلال بهائیان درست است، باز چیزی نصیب این فرقه نمی شود؛ چرا که این آیه به حقانیت پیامبری اشاره می کند که همراه با «بینات» است، و مراد از «بینات» در این آیه، دلایل آشکار و معجزاتی است که اثبات می کند پیامبر را خداوند مبعوث کرده است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴، ۱۶۶)، در حالی که پیشوای بهائیان چنین معجزاتی اقامه نکرده و خود بهائیان برای اثبات حقانیت خود به معجزه اشاره نمی کنند و می گویند ادعای نبوت با دلایل چهارگانه (دعوت، استقامت، نفوذ و تشریح شریعت) اثبات می شود.

۴-۲. آیه القای روح:

قرآن در سوره غافر می فرماید:

«رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ» (غافر: ۱۵):

بالا برندهٔ درجات، خداوند صاحب عرش، به هر کس از بندگانش که خواهد، آن روح را به فرمان خویش می‌فرستد تا مردم را از روز ملاقات با خدا بترساند.

گفته‌اند از جملهٔ «یلقى الروح» که صیغهٔ مضارع است، استفاده می‌شود که رسالت و نبوت، با آمدن رسول اکرم ختم نشده است و در زمان‌های بعد، خدای متعال فرشتهٔ وحی را به شخص دیگری نازل خواهد ساخت (گلیپایگانی: ۱۳۶).

نقد و بررسی

۱. اهل کتاب و مخالفان دیگر، در زمینهٔ رسالت پیامبر ﷺ و وحی بر او ایرادهای فراوان می‌گرفتند: گاه می‌گفتند باید رسول از طایفهٔ بنی‌اسرائیل باشد؛ گاه می‌گفتند اگر راست می‌گوید، چرا قرآن مانند تورات و انجیل، یکباره بر وی نازل نمی‌شود. قرآن مجید در این آیه می‌گوید امر وحی و رسالت به دست خداست، و خدا پیامبری و فرشتهٔ وحی را بر هر کس که اراده کند ارسال خواهد کرد و کسی را نشاید که برای او تکلیف معین نماید.
۲. چنان‌که اشاره شد، فعل مضارع به معنای آینده نیست، بلکه برای امری که در زمان حال است نیز به کار می‌رود. پس نمی‌تواند دلیلی برای بهائیان شود.

۳. نقد برداشت از آیاتی که ادعا شده دلالت بر ظهور بهائیت دارد

بهائیت با تطبیق‌های بی‌ضابطه و بدون توجه به ظهور و هدف آیات، مدعی است آیاتی از قرآن کریم به ظهور بهائیت و پیشوایان آن اشاره دارد. در اینجا به چند آیه اشاره می‌شود:

۳-۱. آیه ندا از مکان قریب:

گلپایگانی پس از نقل برخی روایات، چنین می‌گوید:

«و مأخذ این احادیث که مشعر بر مقان ارتفاع ندای الهی است، این آیه مبارکه است که در سوره ق می‌فرماید: "وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ * يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ" (ق: ۴۱ و ۴۲): گوش دار روزی را که منادی ندا خواهد فرمود از مکانی نزدیک [یعنی نزدیک به بلاد عربیه که محل نزول همین آیه مبارکه است] در روزی که می‌شنوند صیحه را، به‌حق آن روز است روز خروج. مفسران از اهل تسنن و تشیع، متفقاً در تفسیر این آیه فرموده‌اند که ندای الهی از صخره بیت‌المقدس بلند می‌شود؛ یعنی از جبل کرمل که در تورات به جبل مقدس و جبل بیت‌الله از آن تعبیر فرموده است (گلپایگانی: ۶۵).

نقد و بررسی

الف) بسیاری از مفسران شیعه و سنی گفته‌اند منظور از «مکان قریب» کنایه از شنیده شدن صدای منادی در همه جاست، به طوری که هر کس در هر کجا باشد می‌پندارد منبع صدا در نزدیکی اوست (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۹، ۲۲۶؛ طباطبائی، ۱۴۱۷: ۱۸، ۳۶۱).

ب) تقریباً همه مفسران گفته‌اند منظور از «منادی»، نداکننده‌ای است که سبب زنده شدن مردگان می‌شود. افرادی هم که گفته‌اند «مکان قریب»، صخره بیت‌المقدس است، گفته‌اند این ندای آسمانی از آن سو شنیده می‌شود (همان).

ج) اگر بر فرض پذیرفته شود که منظور، صدای معمولی انسانی از همان مکان صخره است، می‌توان پرسید: چه ربطی به پیشوای بهائیان دارد و چگونه امکان دارد کسی بگوید منظور، ندای باب و بهاء است؟

۲-۳. تاویل آیات قیامت به سود عقاید بهائیت:

در *ایقان* آمده است که: «خداوند می‌فرماید:

"هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ" و علمای ظاهر، بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده‌اند گرفته‌اند و مضمون آن این است: آیا انتظار می‌کشند مگر اینکه بیاید آنها را خدا در سایه‌ای از ابر؟ و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب سماوی مذکور است و در همه‌ی اماکن، در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرموده‌اند، چنانچه از قبل ذکر شد؛ و همچنین می‌فرماید: "يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ * يُغشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ" که مضمون آن این است: روزی می‌آید آسمان به دودی آشکار و فرو می‌گیرد مردم را، و این است عذاب الیم؛ و همین امورات را که مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است، حضرت رب‌العزه محک و میزان قرار داده و به آنها امتحان می‌فرماید عباد خود را، و تمیز می‌دهد سعید را از شقی، و معرض را از مقبل، چنانچه مذکور شد؛ و اختلافات و نسخ و هدم رسومات عادی و انعدام اعلام محدوده را به «دخان» در آیه مذکوره تعبیر فرموده و کدام دخان است اعظم از این دخان، که فرو گرفته همه‌ی ناس؛ عذابی است برای آنها که هر چه می‌خواهند رفع آن نمایند قادر نیستند، و به نار نفس در هر حین به عذابی جدید معذب‌اند؛ زیرا که هر چه می‌شنوند که این امر بدیع الهی و حکم منبع صمدانی در

اطراف ارض ظاهر شده و هر روز در علو است، ناری جدید در قلوبشان مشتعل می‌شود و آنچه ملاحظه می‌نمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز به عنایت الهی محکم‌تر و راسخ‌تر می‌شوند، اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر می‌گردد» (بهاء‌الله: ۵۱).

نقد و بررسی

۱. سیاق آیه ۲۱۰ سوره بقره نشان‌دهنده آن است که این آیه درباره کسانی است که با دیدن نشانه‌ها و علایم صدق پیامبر اسلام، بر انکار رسالت او پافشاری می‌کنند، چنان‌که از آیات قبل و بعد آن، به روشنی این مطلب قابل برداشت است.
۲. منظور از «آمدن خداوند»، احاطه خداوند بر منکران است، نه آمدن فرد و شخصی مانند باب و بهاء (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷: ۲، ۱۰۳).
۳. آیات ۱۰ و ۱۱ را که پیشوای بهائیان به شکلی تفسیر کرده تا حکایت‌گر آمدن مرام باطل بهائیت باشد، مفسران با تکیه بر روایات، دو نوع، تفسیر کرده‌اند: الف) منظور، گرسنگی حاصل شده از نفرین پیامبر ﷺ است که به کافران مکه وارد شد، به طوری که وقتی به آسمان نگاه می‌کردند، می‌پنداشتند آسمان دودی شده است. ب) دود آسمان، یکی از نشانه‌های قیامت است که کافران به آن تهدید شده‌اند؛ چرا که هنگامه شروع عذاب آنان است (همان: ۱۸، ۱۳۷).
۴. سیاق آیات به‌خوبی حکایت‌گر آن است که این آیه، تهدید کافران است که منکر پیامبری حضرت محمد ﷺ هستند و اگر کسی این آیات را به گونه‌ای دیگر تفسیر کند، سخنی مخالف آیات و تفسیری بر اساس رأی خود کرده است. بنابراین تفسیر «دخان» به اختلافات و نسخ اسلام و منهدم شدن رسوم، تفسیر به رأی، و به طور قطع مخالف ظهور آن آیات است.

۴. نقد برداشت‌ها از آیات مربوط به اجل امت اسلامی

بهایان، با ادعای منسوخ شدن اسلام، برای اثبات موقت بودن این دین، مدعی‌اند برخی آیات به اجل و مدت محدود اسلام اشاره دارد. برخی از این گونه آیات، از این قبیل است:

۴-۱. آیه تدبیر از آسمان تا زمین:

خداوند می‌فرماید:

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (سجده: ۵): خداوند کار جهان را از آسمان گرفته تا زمین، اداره می‌کند؛ آنگاه [نتیجه و گزارش آن] در روزی که مقدارش آن‌چنان که شما [آدمیان] می‌شمارید هزار سال است، به سوی او بالا می‌رود.

گلیپایگانی در ذیل این آیه می‌گوید:

«یعنی حق جل جلاله امر مبارک دین مبین را اولاً از آسمان به زمین نازل خواهد فرمود و پس از اکمال و نزول در مدت یک هزار سال، انوار دیانت زایل خواهد شد و اندک‌اندک در مدت مزبوره ثانیاً به آسمان صعود خواهد نمود؛ و این معلوم است که نزول انوار امر دین از آسمان به زمین، معقول و متصور نیست الا به وحی‌های نازل‌ه بر حضرت سید المرسلین و الهامات وارده بر ائمه طاهرین، و این انوار در مدت دو بیست و شصت سال از هجرت خاتم الانبیاء تا انقطاع ایام ائمه هدی، کاملاً از آسمان به زمین نازل شد» (گلیپایگانی: ۵۴).

نقد و بررسی

۱. در روایات، این آیه به گونه‌ای روشن و مناسب با آیات مجاور توضیح داده شده است. در تفسیر قمی آمده است که منظور از آن، همهٔ اموری است که خداوند آنها را تدبیر می‌کند و دستورهای خداوند (امرها و نهی‌ها) و اعمال بندگان، همگی را خداوند در روز قیامت آشکار می‌سازد و مدت آن روز که این اعمال و امور در آن آشکار می‌گردد، مساوی با هزار سال دنیا است (قمی، ۱۳۶۷: ۲، ۱۲۸). ابن عباس نیز شبیه همین مطلب را بیان داشته و گفته است: مقصود روز قیامت است که چون تدبیر کار دنیا تمام شد، همهٔ تدبیرها و حکومت‌ها به سوی حق باز می‌گردد به روز قیامت که برابر با هزار سال از روزهای دنیا است (عاملی، ۱۳۶۰: ۷، ۱۴۰).
۲. در آیهٔ شریفه، کلمهٔ «فی یوم» آمده است نه «بعد یوم». استدلال گلبایگانی بر اساس «بعد یوم» است و این برخلاف صریح آیه است.
۳. منظور از تدبیر آسمان تا زمین، کنایه از تدبیر همه چیز به واسطهٔ خداوند است، نه آنکه شروع تدبیر از آسمان باشد و سپس تدبیر به زمین تعلق گیرد. پس منظور از «حرف من ابتدائیه»، شمول تدبیر الهی است برای عوالم بالا و عالم زمین (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۲۱، ۱۴۷).
۴. دین اسلام در روز غدیر خم کامل شد، نه در سال ۲۶۰ هجری؛ و اگر کسی گوید در این روز از آن جهت کامل شد که خداوند امامان را بر مسائل دینی حاکم نمود، در پاسخ می‌گوییم: چرا بهائیان امام زمان را حذف کردند و تنها تا زمان امام حسن عسکری علیه السلام را می‌پذیرند بدون آنکه کوچک‌ترین دلیلی داشته باشند؟

۵. «تدبیر» در زبان عربی به معنای نازل کردن نیست، بلکه به معنای اداره کردن چیزی است تا نتیجه‌ای ثمربخش و نیکو دهد (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۶۰: ۳، ۱۷۵).

۴-۲. آیه «لکل امة اجل»:

قرآن مجید می‌فرماید:

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»

(اعراف: ۳۴): هر امتی را زمانی محدود است؛ آنگاه که زمانشان به سر

آید، پس نه ساعتی از آن تأخیر کنند و نه پیشی گیرند.

بهایان معتقدند این آیه به‌صراحت دلالت می‌کند که برای هر امتی، از

جمله امت اسلامی مدتی معین مقدر است، که ساعتی زیاد و کم نشود

(ر.ک: گلپایگانی: ۵۴).

نقد و بررسی

الف) مفهوم آیه، نابودی دین یا مذهب نیست، بلکه نابودی مردم به واسطه نافرمانی است که دو مصداق می‌تواند داشته باشد: الف) نابودی امت یک پیامبر در صورت نافرمانی از رسول خود؛ ب) نابودی سعادت و عزت و آقایی یک قوم، به سبب مخالفت با فرمان و هدایت الهی و گرایش به بت‌پرستی، که چنین هلاکتی از سنت‌های خداوند است و خداوند هیچ امتی را گمراه و نابود نمی‌سازد، مگر خودشان خود را تباه سازند (ر.ک: رعد: ۱۱). با نگاهی به تاریخ امت‌های گذشته مثل یهود، روم، فارس، عرب و دیگر اقوام، این مطلب روشن‌تر می‌شود (ر.ک: رشید رضا، ۱۴۱۴: ۲۰۸، ذیل آیه ۳۵ اعراف).

ب) در زبان عربی، «امت» به معنای دین و مذهب نیست، بلکه به معنای جماعت و گروهی است که دارای هدفی واحد هستند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ماده «امم»؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴، ۶۴۰، ذیل آیه ۳۵ اعراف). در قرآن هم «امت»، به این معنا بسیار کاربرد دارد؛ از جمله: سوره قصص آیه ۲۳، سوره آل عمران آیه ۱۶۰، سوره اعراف آیه ۱۶۴.

ج) بهائیان در واقع می‌گویند خداوند اراده کرده که اجل و عمر امت اسلام، هزار سال باشد؛ در صورتی که این حکم نیز مغایر عقل است؛ زیرا عقل در صورتی به نابودی چیزی حکم می‌کند که وجودش از عدمش کمتر اهمیت دارد و این خود دارای علل و عوامل خاصی مثل گناه و غیره است و سپری شدن هزار سال، تأثیری در آن ندارد. همچنین این حکم، مخالف آیاتی از قرآن است که تحول و دگرگونی امت‌ها و افراد را در اختیار آنان و بر حسب اعمالشان می‌داند که خودشان فراهم آورده‌اند.

د) سیاق آیات قبل و بعد، درباره عذاب و بیانگر آن است که چون سبب تامه عذاب فرا رسد و وعده خداوند تحقق یابد، لحظه‌ای پیش و پس نخواهد شد و آن امت هلاک خواهند شد؛ در حالی که امت اسلام در سال ۱۲۶۰ نه فقط هلاک نشد، بلکه از نظر تعداد بیشتر شد و از نظر بیداری، هوشیارتر گردید و این مردمان بهائی‌اند که رسوا شدند و سرانشان نابود شدند.

ه) می‌توان گفت حتی اگر مدعای بهائیان را بپذیریم، همه مسلمانان امتی واحد هستند؛ چرا که هدفی مشترک دارند، و این امت دارای اجل و عمر معینی است و سرانجام همه افراد این امت از بین می‌روند و جاودانه بر زمین

نخواهند ماند و پس از آن به اعمالشان رسیدگی خواهد شد بدون آنکه امتی جای آنان را بگیرد. در واقع مصداق آیه درباره امت اسلامی در سرانجام دنیا محقق خواهد شد.

۴-۳. آیه «لکل امة رسول»:

قرآن می‌فرماید:

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»

(یونس: ۴۷): و هر امتی را پیامبری است؛ پس چون پیامبرشان بیاید، میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود.

بهائیان مانند گلپایگانی و غیره، گفته‌اند این آیه نشانگر آن است که هر امتی پیامبری دارد و امت فعلی پیامبر دیگری خواهد داشت (ر.ک: گلپایگانی: ۵۴).

نقد و بررسی

۱. افزون بر نقدی که به برداشت ناصحیح آنان از آیه ۴۹ سوره یونس وارد است و همان نقد به استدلالشان از این آیه نیز وارد می‌شود، می‌توان گفت: هر امتی رسولی دارد و امت اسلام که تا آخر دنیا خواهد بود، پیامبری دارد که حضرت محمد ﷺ است. از این رو پیامبران پُرشماری از سوی خدا آمده‌اند، که پنج نفر از آنان رسول و صاحب شریعت بوده‌اند. اگر ادعای مسلمانان آن بود که یک پیامبر برای تمام انسان‌ها از آغاز خلقت انسان تا پایان دنیا هست، با مفهوم آیه سازگار نبود؛ اما مدعای آنان چنین نیست.

۲. بهائیان هیچ تعریفی از امت ندارند که در این نوع برداشت آنان از آیه کارآمد باشد، و هیچ دلیلی بر این ادعایشان اقامه نکرده‌اند که از زمان نزول این آیه تا سال ۱۲۶۰، مسلمانان را یک امت می‌شمارند و پس از این زمان، آنان را امتی دیگر می‌پندارند.

۵. نقد پاسخ بهائیان به دلایل قرآنی بر خاتمیت اسلام

آیات قرآن کریم، بر ختم نبوت با پیامبر اسلام و ختم ادیان با ظهور اسلام دلالت روشنی دارد. اما بهائیان برای اثبات مدعای موهوم خود، چنان آیات و روایات صریح را توجیه می‌کنند که هیچ ارتباطی با ظهور نصوص مرتبط با این بحث ندارد. برای اثبات این مدعا، برخی از پاسخ‌های ایشان را در مقابله با دلایل روشن قرآنی ذکر می‌کنیم:

۱-۵. خاتمیت همان مصدقیت است

برخی از بهائیان گفته‌اند:

چون خاتم برای تصدیق کردن مضمون نامه به کار می‌رفته است، یعنی صاحب نامه با مهر کردن آخر آن، مضمون نامه را تصدیق می‌کرده است، ممکن است «خاتم‌النبین» نیز به معنای تصدیق‌کننده پیامبران باشد، همان گونه که خاتم، وسیله تصدیق مضمون نامه است (سبحانی، ۱۳۶۹: ۲۴).

نقد و بررسی

الف) معنای لغوی و اصطلاحی «خاتم»، روشن و آشکار است: پایان‌بخشنده به چیزی. پس کسی نباید یک لفظ را بر معنای خلاف ظاهر آن حمل کند، مگر آنکه قرینه‌ای روشن باشد که دلالت بر آن معنای مجازی کند، و چنین قرینه‌ای در این زمینه وجود ندارد.

ب) از زمان نزول این آیه تا امروز، همه مفسران، صحابه و جمیع مسلمانان، معنای «پایان‌دهنده» را برای «خاتم» فهمیده و ذکر کرده‌اند، و هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند که پیامبر اسلام پیامبر آخرالزمان نیست؛ در غیر این صورت، باید قرآن و پیشوای اسلام و امامان را به فریب دادن و گمراه کردن مردم متهم کنیم؛ چرا که چنین مطلب مهمی را بیان نکرده و مردم را گمراه کرده‌اند.

۵-۲. مختومه‌شدن نبوت، نه رسالت

خداوند در وصف پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»

(احزاب: ۴۰): محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده

خدا و خاتم پیامبران است.

گلیپایگانی می‌نویسد:

نبی کسی است که از غیب خیر می‌دهد، مشروط بر آنکه دارای کتاب

و شریعت نباشد؛ و رسول کسی است که برای هدایت مردم مبعوث

شده، مشروط بر اینکه دارای کتاب باشد (فرائد: ۱۲۵).

منظور ایشان آن است که واژه «نبی» با «رسول» از نظر معنا متباین است؛

یعنی هر کس که نبی است، رسول نیست و هر کس که رسول است،

نبی نیست. پس اینکه خداوند فرمود «خاتم‌النبیین» و نفرمود

«خاتم‌الرسل»، به این سبب است که خواست اشاره کند که مقام رسالت

و ظهور دین و شریعت جدید همچنان ادامه دارد، اما دیگر پیامبری که

مبلغ دین گذشته باشد وجود ندارد.

الف) چنان‌که اشاره شد، کسی نمی‌تواند بدون هیچ منبع و مستندی، الفاظ و اصطلاحات را معنا و از آن نتیجه‌گیری کند. در یافتن معانی هر لفظی باید به صاحبان آن لفظ و زبان‌دانان مراجعه کرد. از نظر لغوی «نبی» یعنی خبردهنده و «رسول» یعنی فرستاده‌شده؛ و از نظر اصطلاحی در تمام منابع تفسیری، روایی و کلامی، «نبی» به کسی گفته می‌شود که از طرف خدا به او وحی شود، خواه مأمور باشد که آنچه به او وحی شده به مردم برساند، یا به این کار مأمور نباشد؛ و خواه کتاب و شریعت جداگانه داشته باشد یا نداشته باشد. اما «رسول» به پیامبری گفته می‌شود که افزون بر دریافت وحی، صاحب رسالت و پیام الهی برای رساندن به مردم است (مصطفوی، ۱۳۶۰: ماده «نبأ» و «رسل»).

تعداد دیگری از لغت‌دانان و مفسران معتقدند مفهوم و مصداق «نبی» و «رسول» یکی است (طبرسی، ۱۳۷۲: ذیل آیه ۵۵ حج؛ طوسی، ذیل آیه ۹۹ مائده). در اصول کافی نیز آمده است که رسول این برتری را بر نبی دارد که فرشته وحی را مشاهده می‌کند؛ یعنی افزون بر شئون ذکرشده برای نبی، مقام اضافه‌ای دارد (کلینی: ۱، باب الفرق بین الرسول والنبی، ۱۷۶، ح ۱ و ۳). علامه طباطبائی از قرآن و روایات استفاده می‌کند که رسول، مقام وساطت میان خدا و بندگانش را دارد و نبی مقام علم به خدا و آنچه نزد اوست را دارد (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۲، ۱۱۱ ذیل آیه ۲۱۳ بقره).

از آرای لغت‌شناسان و مفسران این نکته مهم استفاده می‌شود که مقام

رسول از مقام نبی کمتر نیست، بلکه یا عین آن است و یا رسول از نبی دارای مقام بیشتری است. به نظر می‌رسد آنچه موجب خطای برخی بهائیان شده است، ظاهر عبارت عالمان دینی در تعریف نبی است که گفته‌اند نبی کسی است که صاحب رسالت و یا دارای کتاب آسمانی نیست و یا فرشته وحی را نمی‌بیند. این جماعت از بهائیان دقت نکرده‌اند که این تعریف، در مقام فرق نهادن میان رسول و نبی است و منظور آن عالمان، تباین آن دو نیست.

ب) اگر آن دو با یکدیگر تباین داشته باشند، نباید فردی هم رسول و هم نبی باشد؛ در حالی که در آیات بسیاری، برخی پیامبران هم رسول و هم نبی نامیده شده‌اند؛ از جمله خود آیه ۴۱ احزاب که ابتدا می‌فرماید حضرت محمد، رسول بود و پس از آن می‌گوید خاتم انبیا بود. از این آیه روشن است که ایشان باید نبی باشد تا خاتم انبیا باشد. همچنین آیه ۵۱ سوره مریم، درباره حضرت موسی می‌فرماید: «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا».

۵-۳. تنافی خاتمیت با آمدن حضرت مسیح

بهائیان می‌گویند اگر خاتم‌النبیین را به معنای آخرالنبیین بگیریم و معتقد باشیم پس از پیامبر اسلام، پیامبری دیگر نخواهد آمد، این باور با یکی از باورهایی که مسلمانان به آن معتقدند منافات دارد، و آن آمدن حضرت عیسی علیه السلام، از پیامبران اولوالعزم است. پس لابد منظور از خاتمیت، معنای دیگری است (ر.ک: گلپایگانی: ۱۹۷).

نقد و بررسی

الف) آمدن حضرت عیسی علیه السلام همراه با امام زمان، در روایات ذکر شده و خاتمیت پیامبر اسلام در قرآن مطرح شده است و ادعای تناقض میان قرآن و روایت مطرح نیست؛ زیرا هر روایتی که مخالف آیه قرآن باشد ارزشی نخواهد داشت: پس اگر کسی مدعی باشد تناقض در کار است، حل این تناقض، به دور انداختن روایت است، نه نادیده گرفتن صراحت آیه شریفه.

ب) در روایات مربوط به آمدن حضرت مسیح علیه السلام، ذکر شده است که آن حضرت بر اساس دین اسلام ظاهر خواهد شد و پشت سر امام مهدی نماز خواهد خواند؛ پس روشن است که اولاً او دین جدیدی نخواهد آورد؛ ثانیاً در مقام نبوت و آورنده وحی نخواهد بود. آنچه مورد نفی قرآن است، آمدن پیامبر یا پیامبرانی با دین و وحی و شریعت جدید است، نه آنکه پیامبری پشت سر امام زمان آید و مروج دین او باشد.

۶. نادیده انگاشتن منطق فهم و تفسیر قرآن توسط بهائیان

از ابتدای نزول قرآن تاکنون، برای فهم درست و تفسیر صحیح قرآن مجید، پیامبر اسلام و امامان معصوم و عالمان و مفسران اسلام و نیز فقهای دین با توجه به آموزه‌های معصومان، اصول و قواعدی را معین کرده‌اند تا معنای مستفاد از آیات، به مراد خداوند هر چه بیشتر نزدیک شود؛ اما بهائیان که خواهان فهم قرآن نیستند، بلکه طالب بهره‌برداری از قرآن برای اثبات مرام خود هستند، به هیچ یک از این قواعد عقلی و عرفی توجه نمی‌کنند. در اینجا به برخی کاستی‌ها در فهم بهائیان از قرآن اشاره می‌شود:

۶.۱. نادیده گرفتن قاعدهٔ ظهور

هرگاه جمله و کلامی در معنای معینی ظهور دارد، همان ظهور حجت و مقصود گوینده است و مخاطب نیز بر اساس آن باید حکم و رفتار کند. این قاعده‌ای عقلایی در تمام عرصه‌هاست (ر.ک: مظفر، ۱۳۷۰: ۲). بهائیت چنان‌که اشاره شده، از آیهٔ ۱۶ سورهٔ شوری، ناممکن بودن ابقای مرام باطل را استفاده کرده، که مخالف ظهور آیه است.

۶.۲. نادیده گرفتن اقوال اهل لغت

در تمام ملل و نزد تمام عقلای عالم، محرز است که هر گاه بخواهیم معنای واژه‌ای را درک کنیم، باید به خبرگان آن زبان مراجعه کنیم و نمی‌توانیم معنایی برای آن واژه بسازیم. از این جهت همهٔ اصولیان ما که به قواعد استنباط احکام آگاه هستند، گفتار زبان‌شناسان را که «حجیة قول اللغوی» می‌نامند، معتبر می‌دانند؛ گرچه برخی به شروطی از قبیل عدالت و تعدد قائل هستند (ر.ک: خوئی، ۱۳۱۷: ۲، ۱۳۱).
بهایان گویا این قاعدهٔ مسلم را نادیده می‌انگارند، و چنان‌که گذشت، واژهٔ «امت» و واژهٔ «دین» را طبق اصول لغت‌شناسی معنا نمی‌کنند؛ از این گذشته، آنها برخی نکات ادبی را نیز نادیده می‌گیرند و فعل «یلقی» که مضارع است، فقط به معنای مستقبل می‌گیرند تا به مقصود خود برسند؛ در حالی که فعل مضارع، به معنای حال نیز استعمال می‌شود.

۶.۳. نادیده گرفتن کلیت آیات قرآن

بنابر روایات گوناگون، آیات قرآن شاهد یکدیگرند و آیه یا آیاتی، ناطق آیات

دیگر شمرده می‌شوند (نهج البلاغه: ۱۳۳). همچنین برخی آیات، آیات دیگر را تفسیر می‌کند و برخی بر برخی دیگر دلالت می‌کند (سیوطی، ۱۴۰۴: ۵، ۳۲۶). بهائیان، چون فقط در صدد تأیید و تثبیت خود هستند، به کلیت قرآن توجه ندارند؛ از این رو مثلاً بدون توجه به آیه ۸۹ سوره بقره که وجود کاتبان دروغین وحی را اثبات می‌کند، می‌گویند هر کس چیزی را بنویسد و به خدا نسبت دهد، هلاک می‌شود؛ با اینکه آیه فوق، بر هلاکت دنیوی افترازنندگان دلالت ندارد. استاد معرفت می‌گوید:

قرآن به تدریج و به مناسبت‌هایی که با یکدیگر متفاوت است نازل شده، و هر مجموعه‌ای از آیات، برای مناسبتی معین است و این مطلب وجود رابطه‌ای خاص را میان مجموعه‌ها ایجاد می‌کند و چنین مسئله‌ای سیاق آیه را تشکیل می‌دهد (معرفت: ۵، ۲۳۹).

منظور از «سیاق»، مجموعه‌ی قرآنی است که در جمله‌ها و آیات قبلی و بعدی جمله‌ای که می‌خواهیم تفسیرش کنیم موجود است، که هر یک دلالتی خاص دارد و با جمله‌ی مربوط پیوند دارد و در فهم آن می‌تواند مؤثر باشد (صدر: ۱۴۰۶: ۱، ۹۰).

بنابراین نادیده گرفتن سیاق آیات، سبب گمراهی و تفسیر به رأی می‌شود و بهائیان مکرر چنین اشتباهی را مرتکب شده‌اند و سیاق آیات را نادیده گرفته‌اند؛ مثلاً آیات قبل از آیه ۲۵ سوره نور، درباره‌ی روز قیامت است، و کاملاً روشن است که آیه ۲۵ نیز وضع روز قیامت را مجسم می‌کند نه دنیا را؛ اما چون بهائیان به آیه ۲۴ توجه نکرده‌اند، کلمه «دین» را که در این آیه به معنای «جزأ» است، به «مرام بهائیت» معنا می‌کنند.

۶۴. نادیده گرفتن قواعد تأویل

تأویل آیات با به‌کارگیری قواعد ویژه و معینی ممکن است و مهم‌ترین شرط صحت آن، مخالف نبودن با ظهور آیات و مسلمات عقل و شرع، افزون بر ارتباط با آیه است. در غیر این صورت، هر کس هر معنایی را می‌تواند به هر آیه‌ای نسبت دهد، و این همان کاری است که بهائیان انجام داده‌اند. باور گُلپایگانی به عمر هزارساله اسلام، با تمسک به آیه ۵ سوره سجده، مصداق بارز چنین تأویل باطلی است.

۶۵. توجه نکردن به رابطه مصداق با آیه

هرگاه بخواهیم برای آیه‌ای مصداقی ذکر کنیم، باید آیه ارتباط مطابقی، ضمنی یا التزامی با آن مصداق داشته باشد و یا در روایات صحیحی، مصداق آن را معصوم ذکر کرده باشد. اما بهائیان که دستشان از دلایل کافی خالی است، برای برخی واژه‌ها و آیات قرآن مصداق‌هایی ذکر می‌کنند، که هیچ رابطه‌ای با قرآن ندارند و هیچ عاقل زبان‌دانی نیز هنگام تلاوت قرآن، به آن مصداق پی نمی‌برد. نویسنده فرزند، چنان‌که گذشت، واژه «منادی» در آیه ۴۱ سوره ق را بر «ندای پیشوای بهائیت» حمل می‌کند، بدون آنکه هیچ دلیلی بر این برداشت وجود داشته باشد (گُلپایگانی: ۶۵).

۶۶. توجه نکردن به روایات

روایات منقول از معصومان، با شرایطی، به حکم آیات قرآن حجت است و در کنار قرآن قرار دارد. قرآن، پیامبر را تبیین‌گر قرآن شمرده و تفسیر آیات را بر عهده او قرار داده. بنابراین تفسیر آیات نباید مخالف روایات مسلم و متواتر باشد. اما بهائیان به عدل اصغر و روایات تفسیری هیچ توجهی

نکرده‌اند؛ برای مثال، گلپایگانی در ذیل آیه «ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مَقْدَرُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (سجده: ۵) چنانکه گذشت می‌گوید منظور از این آیه آن است که مدت عمر اسلام پس از کامل شدن، یک هزار سال است. اگر ایشان به روایات توجه می‌کرد، متوجه می‌شد که در آنها گفته شده مدت روز قیامت که اعمال بندگان در آن محاسبه می‌شود، یک هزار سال است (قمی، ۱۳۶۷: ۲، ۱۲۸).

۶-۷. توجه نکردن به دیدگاه‌های مفسران

در طول تاریخ، از زمان پیامبر ﷺ تاکنون، آیات قرآن تفسیر شده و از عصر تابعین تا امروز تفاسیر گوناگون قرآن نوشته شده است. این تفاسیر ذخایر گران‌قدری از میراث اسلامی است و هر مفسری لازم است به این تفاسیر مراجعه کند و از این سرمایه علمی بهره برد. بدون مراجعه به این متون، برداشت‌ها از قرآن، سطحی و گاه انحرافی شمرده می‌شود؛ چرا که در طول تاریخ، مفسران، بسیاری انحراف‌ها و ابهام‌ها در فهم قرآن را شناخته و مطرح کرده‌اند. توجه نکردن به این سرمایه مهم، به مثابه توجه نکردن به پیشرفت علوم در سایر موارد است. روشن است بدون توجه به سرمایه‌های موجود و باقی‌مانده، هر گاه کسی مطلبی در تفسیر قرآن بنویسد، بسیار ابتدایی و احیاناً گمراه‌کننده خواهد بود.

منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید، ترجمه فولادوند.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن عاشور، محمد بن طاهر، ۱۴۲۰، تفسیر التحریر و التنویر، بیروت، مؤسسه التاریخ.
۴. خوئی، سید ابوالقاسم، ۱۳۱۷، مصباح الاصول، (تقریرات درس خوئی)، توسط محمد سرور واعظ حسینی، مکتبه الداوری.
۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲، مفردات الفاظ القرآن، بیروت.
۶. رشید رضا، محمد، ۱۴۱۴، تفسیر القرآن الحکیم، مشهور به تفسیر المنار، بیروت، دار المعرفة.
۷. زمخشری، محمود، ۱۴۰۷، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۶، بیروت، دار الكتاب الاسلامی.
۸. سبحانی، جعفر، ۱۳۶۹، خاتمیت از نظر قرآن، حدیث و عقل، تهران، توحید.
۹. — ۱۴۱۳، مفاهیم القرآن، قم، مؤسسه امام صادق.
۱۰. سیوطی، جلال الدین، ۱۴۰۴، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم.
۱۱. صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۵۵، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۲، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی.
۱۲. صدر، محمد باقر، ۱۴۰۶، دروس فی علم الاصول، ج ۲، دار الكتاب اللبنانی، بیروت.
۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۴. طبرسی، فضل بن الحسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، تهران، ناصر خسرو.
۱۵. — ۱۳۷۷، جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۷. عاملی، ابراهیم، ۱۳۶۰، تفسیر عاملی، تهران، صدوق.
۱۸. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۴، قم، دارالکتاب.

۱۹. کاشانی، فیض، ۱۴۱۵، تفسیر الصافی، ج ۲، تهران، انتشارات الصدر.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۱. گلپایگانی، ابوالفضل، کتاب الفرائد، نسخه الکترونیکی برگرفته از www.bahai-verlag.de
۲۲. مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۳. مظفر، شیخ محمدرضا، ۱۳۷۰، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۴. معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن، قم، مؤسسه التمهید.
۲۵. نوری، حسین علی، ایقان، نسخه الکترونیکی برگرفته از کتابخانه جامع آثار بهائی حیفا.